



نقاشی از عرفان عبدالرزاق

نامه‌های صمیمی

می‌خواهم نویسنده شوم

سلام. من در کلاس اوّل راهنمایی درس می‌خوانم. ولی هنوز نتوانسته‌ام رشد دانش‌آموز را فراموش کنم... دوست دارم برای بچه‌های کوچک‌تر از خودم داستان بنویسم. وقتی خودم پارسال در دوره‌ی ابتدایی بودم، از داستان‌های رشد دانش‌آموز خیلی لذّت می‌بردم. حالا من هم می‌خواهم بچه‌ها از داستان‌های من لذّت ببرند. می‌خواهم در آینده نویسنده شوم.

فاطمه فارسی - اوّل راهنمایی - روستای ده پیاز (استان همدان)



روزنامه دیواری ساسانیان

بر اساس یکی از مطالب رشد دانش‌آموز
سید امیر مسعود هاشمی - پنجم ابتدایی - تهران

نامه‌ای به کودک فلسطینی

دوست عزیزم که در کشور فلسطین زندگی می‌کنی. سلام... من می‌دانم که تو غمگین هستی. به خاطر همین، نامه‌ای به تو نوشته‌ام تا بدانی ما ایرانی‌ها به فکر شما هستیم. خواستیم بگوییم هر طور که شده درستی را بخوان. به خدا توکل کن. من برایت آرزوی موفقیت و پیروزی دارم. مهدی پورگنجی - چهارم ابتدایی - قم

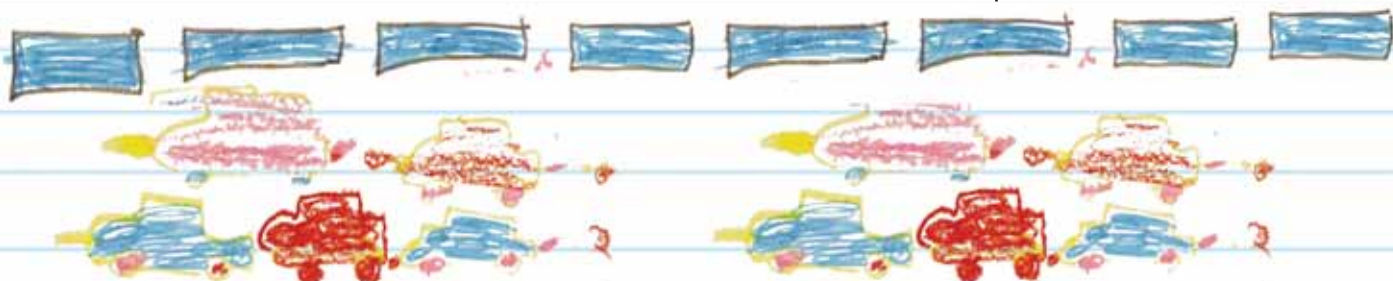
در پیاده رو

در پیاده رو
صبح‌ها و شب‌ها همیشه
خیابان‌ها شلوغ‌اند
فروشگاه محله‌ی ما

بسته‌های نوشابه‌ها را توی پیاده‌رو می‌گذارد
من می‌گویم: مگر این‌جا نوشابه‌رو است؟!
آی آقای موتورسوار!
جای تو، تو خیابان است
مگر اسم این‌جا پیاده‌رو نیست؟

الهه بخشی - پنجم ابتدایی - عشق‌آباد (استان یزد)

نقاشی از پویا پاک خصال



خواب بی‌موقع

هوا سرد شده بود. من و دوستانم که برگ‌هایمان ریخته بود، به خواب رفتیم. چند وقت بعد، من با قلقلک خورشید بیدار شدم. هر چه خواستم دوستم درخت گیلان را هم بیدار کنم، بیدار نشد. دیگر همه‌ی درختان باغ بیدار شده بودند. ولی گیلان انگار نه انگار. همه داشتند برای آمدن بهار آماده می‌شدند. خورشید با مهربانی ما را گرم می‌کرد. بعد از چند روز که من و دوستانم پر از شکوفه‌های خوش‌عطر شده بودیم، با هم تصمیم گرفتیم کاری کنیم که درخت گیلان بیدار شود. اما باز هم نشد. کم‌کم شکوفه‌های ما تبدیل به میوه شد. من پُر شده بودم از بادام. مرد باغبان هم شاد بود. ولی ما از این‌که درخت گیلان خواب بود، ناراحت بودیم.

یک روز باغبان با ارّه و تبر به درخت گیلان نزدیک شد. ما از ترس بر خود لرزیدیم. هر چه درخت گیلان را صدا زدیم، فایده‌ای نداشت. بله، درخت گیلان وقتی بیدار شد که دیگر دیر شده بود. او از درد بریده شدن به خود می‌پیچید و فریاد می‌زد:

«من بیدارم... من بیدارم...»

اما دیگر دیر شده بود.

مهرنوش رحیم‌زاده - چهارم ابتدایی - بافت کرمان

نقاشی از حسین بریم نژاد

